

مقاله

اشرف مسادات علوی نیا

علل وقوع انقلاب اسلامی ایران

می برند که لزوماً محدود است، یعنی ابتدایی دارد و انتهایی. (تغییرات اجتماعی، گمی، روشه، ص ۲۲۴) طی چند سده اخیر مفهوم انقلاب دستخوش تغییرات اساسی شده است. وقوع انقلاب فرانسه طی سال‌های (۱۷۹۴-۱۷۸۷) مفهوم انقلاب را دگرگون کرد و به آن مفهوم و معنای تازه‌ای بخشید. دامنه چنین انعطاف رمانتیکی تا امروز نیز کشیده شده است. از آن زمان به بعد، دیگر انقلاب به عنوان بازگشت به نقطه مبدأ یا مقوله‌ای با فو ق بشری تلقی نشد.

در قرن نوزدهم، حضور پررنگ اندیشه‌های کارل مارکس موجب خنداگونه جلوه کردن پیشگامان و رهبران انقلاب شد. مارکس، انقلاب را ضرورتی ذاتارهایی بخش و آن را موتور توسعه تاریخی قلمداد می کرد. (همان، ص ۳۷)

ساموئل هانتینگتون، انقلاب را تغییر درونی سریع، اساسی و قهرآمیز آموزش‌ها و اساطیر حاکم بر جامعه و سازوکارهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری و رویه و رفتار دولت آن می داند. می توان انقلاب را به صورت تغییر سریع وزیربنایی ساختارهای اجتماعی و نیز دست اندرکاران، نهادها و منابع مشروعیت حکومت تعریف کرد که از این طریق مجاری فراقانونی صورت پذیرفته تا حدودی با جنبش طبقات پایین اقشار غیر حاکم همراه است. (میلانی، ص ۳۹)

بر اساس این تعریف، حادثه ۱۳۵۷ ایران انقلاب به شمار می رود، چرا که طی آن رژیم شاه با مشارکت جمعی طبقات پایین جامعه سرنگون، دولت مردان و اساس مشروعیت آن متحول و ساختارها و نهادهای جدیدی به جای آن ایجاد شد.

اسکاچیل در خصوص اهمیت انقلاب‌های اجتماعی می نویسد: انقلاب‌های اجتماعی به ندرت شکل می گیرند، اما رخدادهای مهمی به شمار

چرا رژیم شاه شکست خورد و چرا اتبوه کارشناسان نتوانستند وقوع چنین انقلابی را پیش بینی کنند؟ چرا و چگونه اسلام به اندونولوزی غالب انقلاب تبدیل شد؟ انقلاب چیست؟

انقلاب عبارت از عصیان جمعی و ناگهانی شدیدی است که قصد واژگونی قدرت یا رژیم را دارد و خواستار دگرگونی است. بدین ترتیب، انقلاب لحظه‌ای تاریخی است که خالت انفجار اجتماعی و در عین حال هیجان انفرادی مشخصه آن است. بنابراین حادثه‌ای است که می توان زمان آن را مشخص کرد، گویی در عمل، انجام دادن آن بسیار مشکل است، بویژه در لحظه وقوع. حتی گاهی تاریخ‌نویسان بر سر تعیین تاریخ شروع و خاتمه انقلاب معینی به توافق نمی رسند. انقلاب را لحظه‌ای پر هیجان و داغ در تاریخ نام

انقلاب ایران برخلاف انقلاب‌های گذشته، مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و ۱۹۴۹ چین، انقلابی روستایی و دهقانی نبود و برخلاف نظریه مارکس از میان طبقه کارگر برنخاست، بلکه انقلابی بود شهری که از متن طبقه شهری و تحصیلکرده دانشگاهی جوشید و در کمتر از یک سال به پیروزی رسید و حکومت پهلوی را سرنگون کرد

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ یکی از شگفت‌انگیزترین و مهم‌ترین حادثه‌های قرن بیستم بود که موجب سردرگمی و حیرت بسیاری از کارشناسان و نظریه پردازان علوم اجتماعی و مسائل سیاسی شد. انقلاب ایران برخلاف انقلاب‌های گذشته، مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و ۱۹۴۹ چین، انقلابی روستایی و دهقانی نبود و برخلاف نظریه مارکس از میان طبقه کارگر برنخاست، بلکه انقلابی بود شهری که از متن طبقه شهری و تحصیلکرده دانشگاهی جوشید و در کمتر از یک سال به پیروزی رسید و حکومت پهلوی را سرنگون کرد.

تنها به فاصله اندکی پیش از سرنگونی محمدرضا شاه، ظاهرأ تمام امور به نفع او پیش می رفت. دولت او نه بحران مالی جدی‌ای پیش رو داشت و نه مانند فضای حاکم پیش از انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین با جنگی ویرانگر و یا شکستی خفت‌بار روبرو شده بود.

دشمنان قسم خورده شاه، همانند بیشتر ایرانیان حتی تصور سرنگونی شخص وی را به محیلة خویش راه نمی دادند، چه رسد به این که گمان واژگونی سلسله وی را داشته باشند.

به سوازا ت تحکیم پیش از پیش سلسله پهلوی و اتخاذ رویه مستبدانه تر از سوی شاهان آن، ایله انقلاب به گونه‌ای پررنگ تر ذهن تحصیلکردگان ایرانی را - که روند کند پیشرفت کشور برایشان غیر قابل تحمل می نمود - به خود داداشت.

کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا، درست یک سال پیش از سرنگونی شاه ایران وی را به خاطر ایجاد یک جزیره ثبات در یکی از نواحی پر آشوب دنیا ستود، ولی ناگهان امواج سهمگین انقلاب فرا رسید و تنها حدود یک سال طول کشید تا انقلابیون آخرین ضربه را بر پیکره تنومند حکومت و سلسله او وارد سازند. (میلانی، صص ۱۶-۱۵)

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹

شماره ۱۳۸۸



ناسیونالیسم، عدم تعهد جمهوریخواهی بود، فائق آید. البته باید بگویم که هر دو تحلیل نیمی درست و نیمی نادرست است. انقلاب بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی اقتصادی نو سازی کرد و بدین گونه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح دیگر، یعنی سطح سیاسی، دست به نو سازی زند و این ناتوانی ناگزیر به پیوندهایی بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم را مسدود ساخت، شکاف بین محافل حاکم و نیروهای جدید اجتماعی را عمیق تر کرد و مهمتر از همه، اندک بلهایی را که در گذشته تشکیلات سیاسی را بتیروهای اجتماعی سنتی بویژه بازاریان و مقامات مذهبی از تباط می داد، بران کرد. به این ترتیب در سال ۱۳۵۶ فاصله بین نظام اجتماعی و اقتصادی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته چنان وسیع بود که بحران اقتصادی می توانست کل رژیم را منتهای کند. کوتاه سخن، انقلاب نه به دلیل توسعه پیش از حدوده به علت توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناموزون رخ داد.

توسعه اجتماعی اقتصادی عمدتاً در نتیجه درآمد فزاینده نفتی میسر شد. بین سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳ افزایش درآمد نفتی به ۱۳ میلیارد دلار رسید و در فاصله سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ افزایش بر ۲۸ میلیارد دلار شد. البته آن طور که منتقدان اظهار می داشتند، اگر چه مبالغ هنگفتی در دربار، تجملات شساهانه، مصارف بوروکراتیک، فساد علنی، تأسیسات هسته‌ای و تسلیحات بسیار پیچیده‌ای که حتی برای بسیاری از کشورهای عضو ناتو هم گران بود، به هدر رفت، اما مبالغ بسیار بیشتری نیز چه غیر مستقیم از طریق بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که از کمک مالی حکومت برخوردار بود، وام‌های کم بهره به بخش خصوصی می داد و چه غیر مستقیم از طریق بودجه سالانه کشور و نیز برنامه‌های توسعه در

جدیدی شکل گرفتند که لازم بود در نهادهای سیاسی جذب شوند و در این صورت می توانستند سازماندهی اقتصادی اجتماعی جدیدی به وجود آورند، اما شاه نهادهای با دوامی ایجاد نکرد تا بتواند گروه‌های تحرک یافته جدید را که در نتیجه فرایند نو سازی به وجود آمده بودند، جذب کند.

بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که انقلاب نمی تواند فقط به یک یاد و عامل مسلط متکی باشد، بلکه این رویداد، نتیجه تقارن عوامل مختلف است. برای نمونه "فرد هالیسلی" در مقاله انقلاب و ایران: توسعه ناموزون و مردم گرایی مذهبی در تبیین علل اصلی انقلاب پنج علت اصلی انقلاب را شناسایی می کند که عبارتند از: ۱- توسعه ناهماهنگ و سریع اقتصادی سرمایه داری ایران، ۲- ضعف سیاسی رژیم شاهنشاهی، ۳- ائتلاف گسترده نیروهای مخالف، ۴- سهم اسلام در بسیج نیروها و هزینه متغیر و نامعلوم محیطین المللی.

این نظریه یار هیافت، هر چند بر عوامل مختلف تأکید می ورزد و نمی گوید تنها یک عامل را بزرگ جلوه دهد، ممکن است به کلی گویی دچار شود. در این که علل و عوامل مختلفی در همه انقلاب‌ها دخیل بوده اند شکی نیست، اما بحث بر سر این است که کدام علت و به چه میزان، تأثیر بیشتری در هر یک از مراحل انقلاب داشته است.

عوامل اجتماعی اقتصادی (۱۳۵۶-۱۳۴۲)

توضیح علل بلند مدت انقلاب اسلامی در تحلیل‌های مختلف عنوان شده است؛ تحلیل اول که هواداران رژیم پهلوی بدان معتقدند، می گوید علت وقوع انقلاب آن بود که نو سازی شاه برای ملتی سنت گرا و عقب مانده، بسیار سریع و بسیار زیاد بود. تحلیل دیگر که مخالفان رژیم عنوان می کنند، علت بروز انقلاب را در این می داند که نو سازی شاه به قدر کافی سریع و گسترده نبود تا بر نقطه ضعف اساسی وی که پادشاهی دست نشانده سیاد در عصر

می روند. انقلاب‌های اجتماعی تنها به لحاظ ملی دارای اهمیت نیستند، بلکه در برخی موارد این انقلاب‌ها باعث شد الگوها یا تندیسه‌ها و خواسته‌های بزرگ بین المللی می شوند، بویژه اگر این تحولات در کشورهایی روی دهد که از نظر جغرافیای سیاسی مهم و از نظر وسعت پهناور باشند.

عوامل انقلاب

عوامل انقلاب ایران از دیدگاه‌ها و نظریه‌های بسیاری مورد بررسی قرار گرفته است. گروهی عامل اقتصادی و گروهی دیگر عامل فرهنگی و اجتماعی و گروهی مذهبی را بیان کرده اند. در این که مذهب عامل محرک برای پیوستن انقلابی است، شکی نیست. اگر چه شاه در صدد نابودی تشیع بر نیامد و کوشید آن را تحت کنترل خویش در آورد که البته این را پهلوی ستیزی تشیع نامید و توفیق نیافت.

از سال ۱۳۴۱ به بعد رژیم در راه کنترل هر چه شدیدتر مدارس علوم دینی، از طریق کاهش تعداد آنها، گام نهاد و کوشید از این راه آخرین دژ مستحکم علماران از دست آنان خارج کند و همچنین کوشید تانقش علمار را به عنوان مبلغان تشیع از آنان سلب کند. شاه دستور تشکیل سپاه دین را در مرداد ۱۳۴۹ صادر کرد که بر اساس آن اعضای سپاه یاد شده باید از میان فارغ التحصیلان علوم دینی دانشگاه‌های مختلف انتخاب می شد و به بخش‌های مختلف کشور فرستاده می شدند.

سپاهیان و مبلغان دین سه هدف را دنبال می کردند: نشر و اشاعه نسخه‌ای محافظه کارانه و غیر سیاسی از تشیع که بر وفاق اسلام با سلطنت تأکید می ورزید، تقویت و تحکیم تدریجی و همبستگی تشیع و دیوان سالاری دولتی و نشان دادن مراتب تعهد و پایبندی دولت به مذهب شیعه.

برواند آبراهامیان معتقد است که انقلاب ایران به این علت رخ داد که شاه در سطح اجتماعی- اقتصادی به نو سازی دست زد و به این ترتیب طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح سیاسی به توسعه دست بزند.

بر این اساس سرعت تغییر به عنوان نیروی تعادل را عمل کرد که فشار بسیاری را بر نظام اجتماعی وارد آورد. بر گزرای جشن‌های دوهزار و پانصدمین سالروز سلطنت شاهنشاهی توسط رژیم و پر زرق و برق کردن تشریفات سلطنتی در راستای بزرگداشت ایران پیش از اسلام نیز از سوی برخی علما و از جمله آیت الله خمینی محکوم شد و به این دلیل بسیاری از علما زندانی و یا در داخل کشور تبعید شدند. (آبراهامیان، صص ۳۲-۱۳۱)

در زمانی که شاه برنامه کار توسعه اقتصادی- اجتماعی وسیع خود را عملی می کرد، گروه‌های

اسفند ۱۳۷۸ و فروردین ۱۳۸۹

زیر ساخت‌ها یا امور زیربنایی کشور از جمله شبکه حمل و نقل و بخش کشاورزی بویژه اصلاحات ارضی و طرح‌های کلان آبیاری، متمرکز بود. برنامه‌های بعدی به صنعت، معدن و منابع انسانی پرداخت. برنامه‌های سوم و چهارم افزون بر ۲/۹ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی کرد. سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ سدهای عظیمی در ذوقول، کرج و منجیل ساخته شد. این سدها به افزایش نیروی برق کمک کرد.

تسهیلات بندری ۴۰۰ درصدی افزایش در حجم واردات به وجود آورد، بنادر انزلی، شاهپور، بو شهر و خرمشهر نوسازی شد و کار ساختمانی بندر جدیدی در چابهار نزدیک مرز پاکستان آغاز شد. بیش از ۸۰۰ کیلومتر راه آهن احداث گردید، به نحوی که تا اواسط دهه ۱۳۵۰ راه آهن سراسری ایران به رویای رضاشاه، یعنی پیوستن تهران به اصفهان، تبریز و مشهد، علاوه بر دریای خزر و خلیج فارس تحقق بخشید. راه‌های آسفالت‌ه و شوسه نیز ساخته شد و شهرهای عمده و آبادی‌های بزرگ را به بازارهای شهری محلی وصل می‌کرد. رسانه‌های گروهی نیز رشد شایانی داشت. همچنین توسعه‌ای، همراه با تجاری کردن کشاورزی و اسکان دادن برخی از عشایر نتیجه ناهمگون به بار آورد. در استان‌های مرکزی هویت ملی در روستاها ریشه دوانیده، اما در استان‌های اطراف با تبدیل هویت طایفه‌ای مبتنی بر روستا و قبیله خودی، به هویتی وسیع‌تر متکی بر زبان و فرهنگ هر فرد، قومیت رشد کرد. روستاییان و ایلیاتی‌ها که در گذشته خود را متعلق به جوامع محلی کوچکی می‌دیدند، اکنون خود را کرده‌تر، کم، عرب، لُر، بلوچ یا آذری یافتند. این امر الزامات آشکاری در آینده داشت.

برنامه‌های سوم و چهارم، همچنین حدود ۱/۲ میلیارد دلار به کشاورزی اختصاص داد. این مبلغ به دو طریق هزینه شد: نخست، احیای اراضی و یارانه برای خرید تراکتور، کود و سم. دوم تأمین هزینه اصلاحات. در مرحله نخست اصلاحات ارضی، همراه با مرحله سوم که در سال ۱۳۵۲ به منظور کمک به تبدیل اجاره‌داران به مالکان خصوصی مقرر شد، اربابان قدیم را از بین برد، کشت تجاری را رونق داد و از این رهگذر، ساختار طبقاتی روستایی را از بنیان دگرگون کرد. در اوایل دهه ۱۳۵۰ سه طبقه مشخص در روستا وجود داشت:

۱- کشاورزان غایب شامل خانواده‌های سلطنتی؛ املاک و ققی، طرح‌های کشت و صنعت از جمله شرکت‌های چندملیتی و گروهی از اربابان قدیم که از مفری که در قوانین پیش‌بینی شده بود، استفاده کرده بودند. این مفرها به مالکان اجازه می‌داد در صورتی که مقادیر قابل توجهی زمین را مکانیزه

کنند، اجازه بایند باغ‌چای و میوه‌بکارند و در تصرف داشته باشند. افزون بر این زمین‌داران بزرگ بیشتر از بوروکرات‌ها، افسران ارتش و بازرگانان شهری بودند که نزدیک به ۲۰ درصد زمین‌های زیر کشت ایران را در تصرف داشتند.

۲- کشاورزان مستقل، شامل مالکان روستایی سابق و همچنین خانواده‌هایی که بر اثر اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بودند. بیشتر اینان را کدخدایان، مباشران و نسق‌داران تشکیل می‌دادند. پیش از اصلاحات ارضی، کشاورزان مستقل ۵۵ درصد روستاییان را تشکیل می‌دادند. آنها پس از اصلاحات ارضی ۷۶ درصد روستاییان را تشکیل دادند. اگر چه اصلاحات ارضی تعداد روستاییان صاحب زمین را افزایش داد، اما زمین کافی در اختیار بیشتر آنان قرار نداد تا بتوانند کشاورزانی نه حتی مرفه، بلکه خود اتکاشوند. دولت پس از سال ۱۳۴۶ برای حل این مسئله، روستاییان نهیدست را به عضویت در تعاونی‌های زراعی دولتی و خریداری سهام این تعاونی‌ها در مقابل زمین‌هایشان تشویق کرد.

۳- مزدوران روستایی غالباً از خوش‌نشین‌ها (کارگران کشاورزی) که اصلاحات ارضی شامل آنان نشده و چادر نشینان سابق که راه‌های کوچ آنان مسدود شده بود، تشکیل می‌شد. این کارگران از راه‌های مختلف، کار در مزارع، شبانی، کارگر ساختمانی در روستا... امرامعاش می‌کردند.

۴- برنامه‌های توسعه جمعیت شهری بیشتر اثر گذاشت. برنامه‌های دوم و سوم با اختصاص بیش از ۲/۵ میلیارد دلار به صنعت، دو هدف بلند پروازانه داشت: تولید کالا‌های مصرفی و ترغیب رشد

در زمانی که شاه برنامه کار توسعه اقتصادی - اجتماعی وسیع خود را عملی می‌کرد، گروه‌های جدیدی شکل گرفتند که لازم بود در نهاد‌های سیاسی جذب شوند و در این صورت می‌توانستند سازماندهی اقتصادی - اجتماعی جدیدی به وجود آورند، اما شاه نهاد‌های با دوامی ایجاد نکرد تا بتواند گروه‌های تحرک یافته جدید را که در نتیجه فرایند نوسازی به وجود آمده بودند، جذب کند

صنایع اساسی و واسطه بویژه نفت، گاز، زغال سنگ، فولاد، مواد شیمیایی و آلومینیوم و ابزار ماشین. در نتیجه سرمایه‌گذاری وافر دولت، بین سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ ایران یک انقلاب صنعتی صغیر را تجربه کرد.

شهرنامه‌های سوم و چهارم حدود ۱/۹ میلیارد دلار صرف منابع انسانی کرد. در نتیجه این هزینه‌ها، تعداد تخت بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها، تعداد پرستار و پزشک افزایش پیدا کردند. این پیشرفت‌ها که همراه با ریشه‌کنی قحطی و بیماری‌های واکسیناسیون از میزان مرگ و میر کودکان است، منزلت کودکان را بالا برد و میزان جمعیت افزایش چشمگیری یافت. در اواسط دهه ۱۳۵۰ نیمی از جمعیت کشور زیر شانزده سال و دو سوم آن زیر سی سال بود. این امر طی مظاهرات خیابانی سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ آثار دامنه‌داری داشت.

سرمایه‌گذاری در منابع انسانی، در آموزش و پرورش از این هم بیشتر بود. بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ثبت نام در کودکان، دبستان‌ها، سپاه دانش، دبیرستان‌ها و هنرستان‌های صنعتی، حرفه‌ای و مدارس تربیت معلم به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. افزون بر این، دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه‌های خارج بویژه آمریکا شمالی و اروپای غربی بسیار افزایش پیدا کرد و گشایش دانشگاه‌های جدید در تهران و در شهرهای مختلف کشور باعث افزایش تعداد دانشجویان در ایران نیز شد. به این ترتیب در طول چهارده سال نظام آموزشی، رشدی بیش از سه برابر داشت و در این دوره شاهد گسترش شهرنشینی و مشخص تر از همه، گسترش بخش‌های خاص بویژه قشر کارمندان حقوق‌بگیر، کارگران کارخانجات و کارگران غیر ماهر در جمعیت شهری هستیم.

توسعه نیافتگی سیاسی
شاه برای ایجاد نظام سیاسی، یعنی امکان تشکیل گروه‌های فئسار، باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند بین رژیم و طبقات جدید، حفظ پیوندهای موجود بین رژیم و طبقات قدیم و گسترش پایگاه اجتماعی سلطنت که به هر حال عمدتاً به سبب کودتای ۱۳۳۲ به حیات خود ادامه می‌داد، کار مهمی انجام نداد. شاه هم چون پدرش به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرت‌ش را بر سه رکن حکومت پهلوی استوار ساخت: نیروهای مسلح، شبکه حمایت‌داری و بوروکراسی عریض و طویل دولتی.

شاه برای تقویت بنیان ارتش، سازمان‌های امنیتی را نیز توسعه داد. ساواک اغلب قدرت سانسور رسانه‌های عمومی، بررسی متقاضیان مشاغل حکومتی و طبق منابع موقوت غربی، استفاده از تمامی

وسایل لازم از جمله شکنجه برای سرکوب مخالفان و ادانت افزون بر ساواک، سازمان‌های امنیتی شامل بازرسی شاهنشاهی و رکن دوی ارتش بود. سازمان نخست در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد و وظیفه اصلی آن نظارت بر کار ساواک، حفاظت در برابر توطئه‌های نظامی و گرایش اقدامات مالی خانواده‌های ثروتمند بود. دومین سازمان در سال ۱۳۱۲ تأسیس شد و طبق الگوی دفتر دوم فرانسه بنیانگذاری شده بود. این سازمان بخشی از تشکیلات مسلح بود و تنها اطلاعات نظامی جمع‌آوری می‌کرد، بلکه بر کار ساواک و بازرسی شاهنشاهی نیز نظارت دقیق داشت.

تقویت رژیم شاه از سوی رکن دو به صورتی بود که شاه و اقا درمی‌ساخت با انواع حقوق‌ها و مستمری‌ها و مواجب به پاراننش پاداش دهند. البته دربار هرگز مقدار واقعی ثروتش را فاش نکرد، اما منابع غربی ثروتی را که خانواده سلطنتی چه در داخل و چه در خارج ایران گرد آورده بود، چیزی بین ۵ تا ۲۰ میلیارد دلار تخمین می‌زنند.

پورکرسی دولتی به مثابه رکن سوم عمل می‌کرد. در طول چهارده سال پورکرسی دولتی از ۱۲ وزارتخانه به ۱۹ وزارتخانه گسترش یافت. وزارتخانه‌های جدید شامل وزارت کار و خدمات اجتماعی، فرهنگ و هنر، مسکن و شهرسازی، اطلاعات و جهانگردی، علوم و آموزش عالی، بهداشتی و رفقا اجتماعی و تعاون و امور روستاها بود. با گسترش پورکرسی برای اداره بهتر استان‌ها در نقشه اداری کشور تجدیدنظر شد. به این ترتیب تعداد استان‌ها از ۱۱ استان به ۲۳ استان افزایش یافت.

تشکیل حزب رستاخیز

اگر چه پورکرسی، ارتش و حمایت دربار سه رکن اساسی رژیم بود، شاه در سال ۱۳۵۴ تصمیم گرفت که رکن چهارمی نیز ایجاد کند: دولتی تک‌حزبی. با وجودی که شاه همیشه حکومت خود را مشروطه می‌دانست و فعالیت‌های حزبی را به‌طور وسیعی ترفیغ می‌کرد، اما در اسفند ۱۳۵۳ چرخشی کامل و یا منحل کردن دو حزب ایران نوین و مردم، حزب رستاخیز را تشکیل داد و اعلام داشت که در آینده دولتی تک‌حزبی بر سر کار خواهد بود و در همان جا افزود کسانی که مایل نباشند به حزب واحد بپیوندند، حتماً «مواداران مخفی حزب توده» خواهند بود.

حزب رستاخیز اگر چه منشأ مغشوش داشت، هدف اصلی آن کاملاً روشن بود: این حزب می‌خواست نوعی دیکتاتوروی نظامی کهنه را به صورت یک دولت تک‌حزبی توالتیر مآب در آورد. حزب رستاخیز یا جذب و ادغام احزاب ایران نوین و مردم، مدعی بود که معتقد به اصل

انقلاب بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی اقتصادی نوسازی کرد و بدین گونه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح دیگر، یعنی سطح سیاسی، دست به نوسازی زند و این ناتوانی ناگزیر به پیوندهایی بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم را مسدود ساخت، شکاف بین محافل حاکم و نیروهای جدید اجتماعی را عمیق تر کرد و مهمتر از همه، اندک پلهایی را که در گذشته تشکیلات سیاسی را با نیروهای اجتماعی سنتی پیونده بازاریان و مقامات مذهبی ارتباط می‌داد، ویران کرد

«مرکزیت دموکراتیک» است، بهترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری را در هم می‌آمیزد، بین حکومت و مردم رابطه‌ای دیالکتیکی ایجاد می‌کند و به رهبر بزرگ یاری می‌دهد تا «انقلاب سفید» خود را تکمیل و کشور خود را به سوی تمدن بزرگ رهنمون کند.

گسترش حزب رستاخیز دو پیامد عمده داشت: سیطره دولت بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه شهری و توده‌های روستایی و برای نخستین بار در تاریخ ایران نفوذ نظام یافته دولت در طبقه متوسط توانگر بویژه بازاریان و تشکیلات مذهبی.

حزب در بازار شعباتی دایر کرد، از کسبه خرده‌باوچویی به اجبار اخذ کرد، برای کارگران گارگاه‌های کوچک حداقل دستمزدی تعیین کرد و دکانسداران و صاحبان کارگاه‌ها را واداشت که تعداد کارگران و کارکنان خود را به وزارت کار اعلام دارند و حق بیمه درمانی برای آنها بپردازند. همچنین قانسون صنفی را اصلاح کرد، صنوف سنتی را از بین برد، اصناف جدیدی به وجود آورد و به جای شورای عالی اصناف که متداول بود، اتاق اصناف را قرار داد که زیر نظارت شدید قرار

داشت، افزون بر این، حکومت با تشکیل شرکت‌ها، نهادهای دولتی، ادارات و توزیع مواد غذایی اساسی بویژه گندم، شکر و گوشت مستقیماً پایگاه اقتصادی بازار را در معرض خطر قرار داد. مطبوعات تحت سیطره حکومت سخن از لزوم از میان بردن بازارها، ساختن بزرگراه‌ها در مراکز قدیمی شهرها، تخریب دکان‌ها، جایگزین ساختن سوپرمارکت‌های مجهز به جای قصابی‌ها، خواروبار فروشی‌ها و انوای‌های غیر بهداشتی و تشکیل بازار سراسری مثل کاونت گاردنز لندن به میان آوردند. رژیم به‌طور همزمان به تشکیلات مذهبی نیز حمله برد. حزب رستاخیز اعلام داشت که شاه هم رهبر سیاسی و هم رهبر معنوی است و علمای امر تعجبین سیاه‌خواندوی محابا تقویم مذهبی کشور را مخدوش کرد و از هجری شمسی پادشاهی تغییر داد.

تشکیل حزب رستاخیز و اکتش شدید دین در علمای انگلیخت، فیضیه، مدرسه اصلی علوم دینی در قم، به عنوان اعتراض تعطیل شد و در پی آن تظاهرات خیابانی انجام شد و تعداد زیادی طلبه دستگیر و به خدمت سربازی اعزام شدند. علمای بسیاری دستگیر و زندانی و یا به قتل رسیدند و آیت‌الله خمینی نیز که در عراق در تبعید به سر می‌برد، اطلاعیه‌ای صادر کرد و در آن از مؤمنین خواست که از حزب رستاخیز دوری کنند و چند روز پس از صدور این اطلاعیه بسیاری از یاران نزدیک آیت‌الله خمینی در ایران دستگیر و زندانی شدند.

سرانجام هجوم به بازارها و تشکیلات مذهبی چند پله‌ی را که در گذشته رژیم را با جامعه مربوط می‌ساخت، در هم شکست و حزب به جای برقرار کردن پیوندهای جدید، معدود پیوندهای موجود را نیز از میان برد و از این رهگذر انبوه دشمنان خطرناک را برانگیخت. حزب رستاخیز با وجود علم کردن بیرق نوسازی، کاری کرد که یک نظام سیاسی تو سعه نیافته پیش از پیش از کار بیفتد.

در سه سال آخر عمر رژیم، تنش‌های سیاسی نه تنها با تشکیل حزب رستاخیز بلکه با افزایش نمایان در آمد نفت تشدید شد. پنج برابر شدن ناگهانی در آمد نفت، انتظارات مردم را بالا برد و از این رهگذر شکاف بین وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم از یک سو و خواسته‌ها و داشته‌های مردم و آنچه را عملی می‌دانستند از سوی دیگر عمیق‌تر کرد. راسنت بود که در چهارده سال پس از انقلاب سفید، چنان که حکومت نیز اغلب از آن دم می‌زد، جهش‌های بزرگی در عرصه‌های بهداشت و آموزش صورت گرفته بود، اما پس از چهارده سال ایران هنوز یکی از بدترین نسبت‌ها را در خصوص پزشکی و بهیاری، یکی از بالاترین میزان‌های مرگ و میر اطفال و یکی از نازل‌ترین میزان‌های بیمارستان و

تخت به نسبت جمعیت رادر کل خاورمیانه داشت. راست بود که انقلاب سفید به روستاییان کمک کرد، هزینه تعاونی های روستایی را تأمین کرد، بین خانوارها زمین تقسیم کرد و تعداد تراکتورها را شانزده برابر و مقدار کود بصرفی را بیش از بیست برابر افزایش داد، اما این حقیقت هم وجود داشت که شرکت های تعاونی زراعی از سازمان مالی مناسبی برخوردار نبود، اعتبارات پیش از کشاورزان خرده پا به سوداگری های کشاورزی تخصیص یافت. ۹۶ درصد روستاییان بدون برق ماندند و در برابر هر دو خانوار که زمین دریافت کردند یک خانواری زمین ماند و در برابر هر خانوار که زمین مناسب به دست آورد، سه خانوار زمین هایی دریافت کردند که برای راه اندازی کارو پار مستقل کشاورزی کافی نبود. افزون بر آن سقف قیمت های اقلام اساسی کشاورزی مانند غلات، نفع شهرها را به قیمت زیان روستا جلب کرد. این امر انگیزه کشت اقلام عمده غذایی را کاهش داد و به نابودی کشاورزی کمک کرد. همچنین به نوبه خود در دهه ۱۳۵۰ سالانه افزون بر یک میلیارد دلار خرج واردات محصولات کشاورزی می کرد.

روشن بود که سطح زندگی بسیاری از خانواده ها با دستیابی آنان به آپارتمان های مدرن و طرح های اجتماعی دولتی و دسترسی به مواد مصرفی بهبود یافت، اما این هم روشن بود که کیفیت زندگی بسیاری از خانواده ها با گسترش حاشیه نشینی، حصار آبادها و حلبی آبادها، آلودگی شدید هوا و ترافیک کابوس وار خیابان ها نقصان گرفت. در آستانه انقلاب افزون بر ۴۷ درصد تهرانی ها مسکن مناسب نداشتند و با وجود درآمد سرشار نفت، تهران با بیش از چهار میلیون جمعیت هنوز فاقد شبکه فاضلاب مناسب، مترو و حمل و نقل مطلوب بود.

برنامه های اقتصادی و اجتماعی رژیم نابرابری منطقه ای را افزایش می داد و نقش هایی را مربوط

به تبعیضات قومی و طبقاتی نهفته ای به وجود آورده بود که به محض این که رژیم پهلوی خنل یافت، چون سیلی بنیان کن سرباز کرد و سراسر کشور رادر کام کشید.

میانی عقیدتی انقلاب

من در این بخش از جهان و این برهه از تاریخ امیدوارم که در آینده - که شاید همین فردا یا هر وقت دیگر باشد - انقلابی جهانی به نفع حقیقت، عدالت و توده های مستضعف روی دهد، انقلابی که من نیز باید در راه بر پای آن به ایفای نقش پردازم، انقلابی که به یاد عابدی که در سایه ییوق، شمشیر و جهادی مقدس با شریک تمامی مؤمنان به دست می آید، من ایمان دارم که این جنبش به طور طبیعی پیروز خواهد شد. (دکتر علی شریعتی، انتظار، مذهب اعتراض)

نشیه های سرکوبگرانه شاه نتوانست ریشه های مخالفت علیه رژیم را بخشکاند. در واقع رویه مذکور، روند مخالفت با شاه را شدیدتر کرد و به آن رنگ و بویی مشروع و حق به جانب بخشید. پاسخ مخالفان به اشتقاق موجود، طی دهه های ۱۳۳۸ و ۱۳۴۸ از اتخاذ رویه ای انفعالی تا مواجهه قهرآمیز با مقام های متفاوت بود. جماعتی خاموش، کثیری نیز مرعوب و مقهور قدرت شاه و حمایت بی قید و شرط آمریکازاوشده بودند. (میلانی، ص ۱۱۶۹)

اکثریت مذکور با ترجیح دادن نظم حاکم و تمام مصائب آن بر مرجع و موج و پیامدهای غیر قابل پیش بینی تحول سریع و نیز با بهره مندی از فرایند توسعه اقتصادی کشور، بی تفاوتی محض برگزیدند. با وجود این یک اقلیت کوچک فعالان سیاسی، علم مخالفت با رژیم را به دوش کشیدند. آنان شامل سازمان های چندی از جمله تشکیلات ملی گرا، مارکسیست و اسلامی بودند. فعالیت های آنان توانست یک نسل کامل از ایران داخل و خارج را سیاسی کند و پایه های حکومت پهلوی را به لرزه در آورد.

توده وفداییان خلق

تفکرات مارکسیستی پس از پیروزی بلشویک ها در روسیه به سال ۱۹۱۷ به درون ایران راه یافت و عمده مسئولیت حزب توده ایران گسترش مارکسیسم در کشور بود. به دنبال خلع رضاشاه از قدرت در سال ۱۳۱۹ حزب دوباره فرصت خودنمایی یافت و با حمایت مسکو به گسترش شبکه خود پرداخت تا آنجا که بعضی از اعضای آن در کابینه قوام به پست وزارت دست یافتند.

سیاست خائنانانه کادر رهبری حزب نسبت به مصدق و حمایت بی قید و شرط آن از اتحاد جماهیر شوروی موجب بدنام شدن آن شد و در آذهان بسیاری از ایرانیان، حزب توده چیزی جز استون پنجم مسکو نبود. حمایت گاه به گاه حزب از رژیم شاه، موجب کاهش وجهه مردمی آن در دهه های ۱۳۳۸ و ۱۳۴۸ شد. همچنین ساواکی از آب درآمدن و تن از زهربران عالی رتبه حزب بر جایگاه حزب تأثیر منفی گذاشت. در داخل ایران، حرکت چپ گرایان در دهه های ۱۳۳۸ و ۱۳۴۸ در دست منتقدان و مخالفان حزب توده قرار داشت. به دنبال کودتای ۱۹۵۳ و نیز سرکوب قیام ژوئن ۱۹۶۳ فعالان سیاسی منطقه، همزیستی مسالمت آمیز با شاه و ازیر سؤال بردند. گسترش جنبش چریکی در آمریکای لاتین آنان را واداشت دست به کار جنگ چریکی شوند.

(میلانی، صص ۱۵۱-۱۵۰)

به تدریج رهبری زودباور فداییان به این نتیجه رسید که اقدامات خشونت آمیز آنان نتوانسته آسیب پذیری رژیم را نشان دهد. این امر موجب بروز شکاف درون سازمان شد و در سال ۱۳۵۵ سازمان فداییان خلق دستخوش بحران شد. اگر چه همه بنیانگذاران آن کشته و یا جاس شدند و نیروی انسانی آنان به در صد ناچیزی از جوانان محدود شد، با وجود تمامی این موانع، فداییان در میان مردم از محبوبیت زیادی برخوردار بودند.

جبهه ملی

جبهه ملی عمده ترین سازمان سکولار و ملی گرا بود. این جبهه در پی کودتای ۱۳۳۲، بازداشت خانگی مصدق و کشته و زندانی شدن برخی رهبران آن به میزان چشمگیری تحلیل رفت. کادر رهبری این جبهه در غیاب مصدق دچار چند دستگی و سر درگمی و بی ارادگی و فقدان خلافت سیاسی شد. اما آنچه بزرگترین ضربه رادر درازمدت بر بیکره جبهه ملی وارد کرد، کناره گیری مهندس مهدی بازرگان و متحدان او از این جبهه و تشکیل یک حزب ملی اسلامی به نام نهضت آزادی بود. این انشعاب، جبهه ملی را از بخش اعظم ارتباط خود با جامعه روحانیت محروم کرد.

جبهه ملی به دلیل دفاع از ناسیونالیسم ایرانی و



نقش آن به عنوان میراث دار مصدق از قدرتی بالقوه نیرومند بر خوردار بود و شاید به همین دلیل بود که ساواک آن را تهدیدی بر رژیم شاه به شمار می آورد. (میلانی، صص ۱۵۴-۱۵۳)

سازمان مجاهدین خلق

پایه های سازمان مجاهدین خلق ایران توسط محمد حنیف نژاد و سعید محسن که هر دو از اعضای نهضت آزادی بودند بنا نهاده شد. این دو به واسطه مخالفت با رژیم شاه در اوایل دهه ۴۰ در زندان به سر می بردند و در سال ۱۳۴۴ به کمک دوستان نزدیک خود همچون اصغر بدیع زادگان به صورت غیر رسمی سازمان مجاهدین را پایه گذاری کردند. آنها عقیده داشتند تنها یک ایدئولوژی بومی مانند تشیع می توانست مردم را به شورش علیه پهلوی وادارد و آنان با تأثیر پذیری از نوشته های بازرگان، شریعتی و آیت الله طالقانی، تفسیر انقلابی تشیع را ارائه کردند.

مجاهدین اگرچه اسلامی بودند، اما تفسیر انقلابی آنها از اسلام، آرمانی بود که با آرمان فداپایان مارکسیست چندان تفاوتی نداشت. آنان می گفتند که رژیم پهلوی، در خارج از بورژوازی کمپرادور (وابسته) هم پشتیبان اجتماعی اندکی دارد و اساساً با ترور، ارباب و تبلیغات حکومت می کند و تنها راه درهم شکستن این جو وحشت اقدام خشونت بار قهرمانانه است. همچنین می گفتند که با برافتادن رژیم، انقلابیون تغییرات اساسی ایجاد می کنند، وابستگی به غرب را خاتمه می دهند، اقتصادی مستقل بنامی کنند، به توده ها آزادی سخن می دهند، به توزیع مجدد ثروت می پردازند و به طور کلی نظام بی طبقه توحیدی پدید می آورند. در واقع این نظرات چنان نزدیک به نظرات فداپایان بود که رژیم بر حسب "مارکسیست های اسلامی" به مجاهدین زد و گفت که اسلام صرفاً پوششی برای پنهان کردن مارکسیسم آنهاست.

سازمان مجاهدین در اوج محبوبیت خود در سال ۱۳۵۳ در کادر رهبری خویش دچار تفرقه شد که سر آغاز افول آن به شمار می آید و در اوایل سال ۱۳۵۵ هر دو گروه مجاهدین (مارکسیستی-اسلامی) چنان تلفات سنگینی را متحمل شده بود که شروع به تجدید نظر در تاکتیک های خود کردند.

شکاف موجود در سازمان به مبارزه شاه با نامگذاری مجاهدین به جنبش اسلامی مارکسیستی اعتبار بخشید. اگر چه مدت هاست عناصر مارکسیستی از سازمان رخت بر بسته اند، جهت گیری های ایدئولوژیکی مجاهدین تا امروز به صورت آمیزه ای عجیب از ایده های شیعه و مارکسیستی باقی مانده است. این شکاف و نیز کودتای نفرت انگیزی که طی آن عناصر

مارکسیستی توانستند کنترل یک سازمان اسلامی را در دست گیرند، نه تنها مجاهدین را تضعیف کرد، بلکه به بدگمانی ریشه دار و تاریخی میان نیروهای اسلامی و مارکسیستی را دامن زد. بدین ترتیب از اواسط سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ دو سازمان مجاهدین وجود داشت. در سال ۱۹۷۸ عناصر سرشناس هر دو گروه کشته و یا حبس شده بودند. هیچ یک از این دو گروه نتوانست تهدیدی جدی متوجه رژیم شاه نماید. (میلانی، صص ۱۶۳-۱۶۱)

روشنفکران

شماری از روشنفکران برجسته از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد بر احیای تفکر سیاسی شیعه تأثیری عمیق گذاشتند که از این میان می توان به مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی شریعتی و جلال آل احمد اشاره کرد. آنان با وجود اختلاف نظر همگی معتقد بودند که مذهب شیعه از تمامی عناصر مربوط به یک ایدئولوژی رهایی ساز و ترقیخواه بر خوردار است و همچنین قادر به خنثی کردن سلطه غرب در ایران، درمان بیماری خود بیگانگی تحصیلکردگان ایرانی و حفظ هویت و میراث تاریخی است. پیام این روشنفکران که آمیزه ای حساب شده از ناسیونالیسم ایرانی، مذهب تشیع و برخی ایده های غربی بود، قلوب و اذهان بخشی عظیمی از تحصیلکردگان را به خود جلب کرد. اقدامات بی سابقه آنان بسیاری از روشنفکران سکولار را به این نتیجه رهنمون ساخت که تشیع مذهب مرفعی است.

یکی از نخستین پیشگامان این نهضت بیدار ساز نیرومند، فخرالدین شادمان ولوی (۱۹۶۷-۱۹۰۷) بود. وی از نخستین روشنفکرانی بود که اعلام کرد نو سازی ایران به معنای نفی کامل تمام چیزهای ایرانی و پذیرش چیزهای اروپایی نیست. در سال ۱۹۴۸ شادمان به عنوان یک ملی گرای دو آتشه در یکی از زیباترین نوشته های خود به نام «تسخیر تمدن فرنگی» (پیروزی تمدن غرب) ضمن اظهار

آنچه بزرگترین ضربه را در درازمدت بر پیکره جبهه ملی وارد کرد، کناره گیری مهندسی مهدی بازرگان و متحدان او از این جبهه و تشکیل یک حزب ملی اسلامی به نام نهضت آزادی بود. این انشعاب، جبهه ملی را از بخش اعظم ارتباط خود با جامعه روحانیت محروم کرد

تأسف اعلام کرد که ایران طی تاریخ ۲۵۰۰ ساله خود شاهد فراز و نشیب های بسیاری در بخت های خود از عظمت تا انحطاط بوده، اما این خال توانسته همچنان به صورت یک ملت باقی بماند، اما اخیراً ایران در حسال رویارویی با نیرومندترین دشمن خود، یعنی تمدن غربی است. شادمان یاد آور شد که تمدن غربی بر آن است تا ایرانیان را از انسانیت تهی کند، آنان را از مذهب و هویت شان محروم کرده و به بردگی بکشد، البته تمدن غربی این کار را نه با نیروی نظامی، بلکه با تکیه بر دانش علمی برتر خویش به انجام می رساند.

متأسفانه دامنه تأثیر و نفوذ شادمان به جمعی محدود و تحصیلات بالا محدود شد و در اثر روابط دوستانه وی با دربار و مناصب وزارتی متعددی که در کابینه زاهدی و هژیر داشت، نتوانست اعتماد بسیاری از روشنفکران تندرو را به خود جلب کند. خوشبختانه برخی از مفاهیم تفکر برتر انگیز شادمان، مانند فکلی ها از سوی جلال آل احمد اخذ و سیاسی شد.

جلال آل احمد داستان سرای مشهور و از اعضای پیشین حزب توده که در اواخر دهه ۱۳۱۸ از آن کناره گرفت، بی برده ترین منتقد آنچه او غریز دگی می نامید، به شمار می رفت. شاید تنفر آل احمد از غریز دگی بیشتر به مخالفت او با امپریالیسم غرب به عنوان عقب ماندگی و مشکلات ایران بر می گشت. وی به علما به چشم قلعه های مستحکم برای صیانت از هویت و استقلال ایران در برابر تهاجم امپریالیسم می نگریست. وی خواهان ائتلاف علما و روشنفکران در جنگ علیه استبداد امپریالیسم بود.

می توان گفت بازرگان و شریعتی با بر خور داری از رویه ای مشترک، تأثیر عمیق تر از آل احمد بر انقلاب اسلامی داشته اند. بر خلاف آل احمد، بازرگان عقب ماندگی ایران را نه از ناحیه امپریالیسم غربی، بلکه ناشی از برخی شرایط داخلی مانند استبداد و نا آگاهی می دانست. وی بر این باور بود که یکی از پیش شرط های پیشرفت، آموزش صحیح تشیع و ایجاد دولتی اسلامی آن هم نه به رهبری علمای شیعه، بلکه توسط متخصصان متعهد و پایبند به تشیع است. بازرگان از پیشقراولان حرکت اصلاحی در اوایل ۱۳۳۸ به شمار می آید که در صدد بازسازی مرجعیت تقلید و مسازگار کردن هر چه بیشتر آن با مقتضیات دنیای مدرن بود. همچنین بازرگان یکی از پایه گذاران نهضت آزادی بود.

دامنه نفوذ شریعتی از بازرگان قوی تر و گسترده تر بود. وی در فاصله بین سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در حسینیه ارشاد سخنرانی می کرد که در آن زمان به یک مرکز روشنفکری برای مخالفت با شاه تبدیل شده بود، تا این که در آن سال حسینیه مذکور از سوی ساواک تعطیل شد. اگر چه سال های پر بار شریعتی

در حقیقت آثار شاه چندان نماینده، اما تا آنجا که بسیار شدید بود.

شریعتی مانند بازارگان، نگران احوال شیعه در ایران بود. او این تنزل را ناشی از ایده‌های عرفی مانند مارکسیسم و لیبرالیسم و نیز ناکامی علمادر نشر تعالیم حقیقی تشیع می‌دانست. از نظر او مبارزه با شاه از مخالفت با ایدئولوژی‌های بیگانه غربی جدا نبود. شریعتی اصرار داشت که تشیع، مذهب اعتراض، مخالفت مستمر با استبداد و آیین عمل است و هدف آن نیز برپایی شهر خداری و زمین و ایجاد جامعه‌ای توحیدی فارغ از هرگونه استضعاف و استثمار است. برخلاف مارکس که وظیفه ساختن "ناکجا آباد" خود را به طبقه کارگر و امری نهادی، شریعتی رسالت برپایی جامعه توحیدی را متوجه روشنفکران شیعه می‌دانست. شریعتی با آگاهی از این که نه گفتن به یک رژیم مسلح می‌توانست به مرگ بینجامد، مباحث بسیار هیجان‌انگیزی را مطرح کرد که بر اساس آن، آنهايي که واقعا در راه دفاع از تشیع کشته می‌شدند تا ابد زنده خواهند بود. آل احمد، بازارگان و شریعتی صاحبان قلم و دیگران اهل شمشیر (میلای، صص ۱۶۱-۱۵۴)

روحانیت

می‌توان روحانیت را در زمان انقلاب به سه گروه تقسیم کرد: گروه اول و شاید بزرگترین گروه از علمای کاملاً غیر سیاسی تشکیل می‌شد. این گروه به زعامت آیات عظام، خوبی، احمد خراسانی و مرعشی نجفی، بر آن بودند که روحانیت پایدار از کار پلید سیاست اجتناب ورزد و به مسائل معنوی و تربیت طلاب آینده بپردازد. روحانیت غیر سیاسی با وجود گوشه‌گیری، وقتی حکومت در سال‌های ۱۲۵۴ تا ۱۲۵۶ به بازار و حوزه‌های علمیه حمله برد به سوی سیاست رانده شد. آنان به واسطه ناتوانی یابی میلی مقامات رژیم در مبارزه سقوط اخلاقی مردم، سخت نگران بودند. سرانیز شدن مداوم، بی‌برنامه و مهارناپذیر جوانان روستایی به شهرها، آلودگی‌ها و زواغه‌های پراکنده‌ای در حاشیه شهرها به وجود آورده بود. این امر به نوبه خود عوارض اجتماعی خاصی را ایجاد کرده بود؛ فحشا، الکلیسم، اعتیاد، بزه‌کاری، خودکشی و البته برخی جنایات. علما که سخت از این مسائل نگران شده بودند، مانند روحانیون همه‌جای دنیا و اواکنش نشان دادند. آنان اظهار داشتند که این معضلات اجتماعی نتیجه بی‌بندوباری اخلاقی است و تنها راه حل آن، اجرای دقیق احکام دینی است و همان فشارها به پیدایش انقلاب اسلامی یاری داد.

گروه دوم را می‌توان روحانیت مخالف میانه رو نامید. نمایندگان این گروه، آیات عظام گلپایگانی، محمدهادی میلای، در مشهد و کاظم شریعتمداری

طی سالیان متممادی پیش از انقلاب، شاه کوشش فراوان به خرج داد تا خود را عقل کل و قادر مطلق جلوه دهد که با مشخصات فرهنگی یک رهبر بخواند. حداقل برای نشان دادن این چهره بود که عظمت پرستیش طی سال‌های ۱۳۵۰، عکس‌های در همه جا حاضرش، برپایی جشن‌های فراوان و باشکوهش، اظهارات مقتدرانه‌اش در باب هر جنبه‌ای از حیات ایرانیان، اجزای تشکیل دهنده این چهره بودند

مرجع بزرگ قم و سخنگوی رسمی روحانیت آذربایجان بودند و آیت‌الله زنجانی که هم از مصدق و هم از نهضت مقاومت ملی حمایت کرده بود و ارتباط نزدیکی با جبهه ملی و نهضت آزادی داشت، در تهران با این گروه مرتبط بود. این گروه هر چند بخصوص در مورد حق رأی زنان و اصلاحات ارضی مخالف رژیم بود، ترجیح می‌داد راه‌های ارتباطی شاه را باز بگذارد و برپای معتدل ساختن خط مشی حکومت از این راه استفاده کند و در پشت صحنه تا حد ممکن برای حفظ منافع حیاتی تشکیلات مذهبی بکوشد. این گروه همچنین از آن نظر میانه رو بود که بر اندازی سلطنت را مطالبه نمی‌کرد، بلکه صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی (۱۲۸۵-۱۲۸۴) و بدین وسیله سلطنت مشروطه حقیقی بود. موضوع روحانیت میانه‌رو در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۴ که شاه باب مذاکره را بست، دستور حمله به بازار و حوزه‌های علمیه را داد و از طریق حزب رستاخیز کل تشکیلات مذهبی را مورد تهدید قرار داد، آشکارا توجیه‌ناپذیر شد.

گروه سوم را می‌توان روحانیت مبارز دانست. این گروه به زعامت آیت‌الله خمینی در عراق در داخل ایران یک شبکه مخفی غیر رسمی داشت. آیات عظام منتظری، محمد بهشتی و مرتضی مطهری (متفکر عمده گروه بود) هر سه از شاگردان سابق آیت‌الله خمینی بودند و بارها به زندان رفته و نقش مهمی را در انقلاب ایفا کردند.

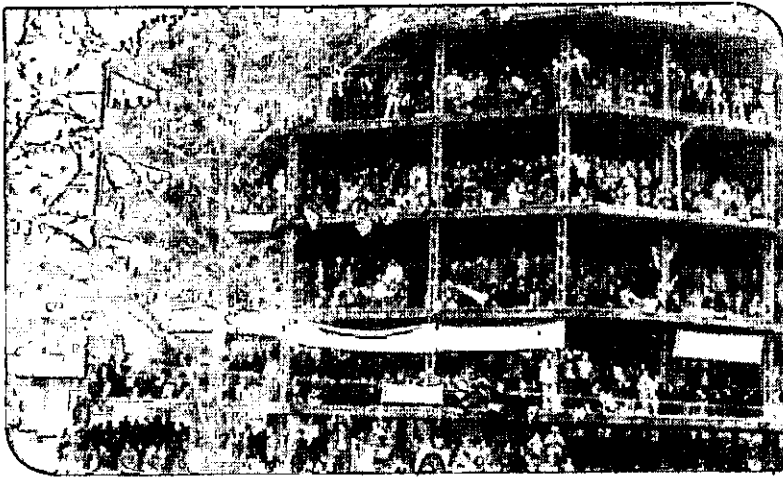
وقوع انقلاب

در اواسط دهه ۱۳۵۰ رژیم شاه مانند سدهای عظیمی که ساخت و مغرورانه به نام افراد خانواده‌اش

نامگذاری کرد، پایدار به نظر نمی‌رسید، اما دورای اقتدار ظاهری شاه، رژیم متزلزلی قرار داشت که تفکرات و ایده‌های آن اساساً برای اکثریت مردم بیگانه می‌نمود. گفته می‌شد ایران دارای پیش از یکصد هزار زندانی سیاسی بود. در سال ۱۳۵۰ هیئتی از سازمان ملل متحد، ایران را به نقض مستمر حقوق بشر محکوم کرد و در سال ۱۹۷۷ نیز عفو بین‌الملل، ایران را به داشتن بدترین آمار نقض حقوق بشر متهم کرد.

مخالفت با شاه در اوایل سال ۱۳۵۵ زمانی آغاز شد که رهبران جبهه ملی و گروهی از نویسندگان معروف و نیز پنجاه تن از حقوق‌دانان سرشناس نامه‌های سرگشاده‌ای به شاه و نخست‌وزیرش ارسال کردند و در این نامه از بابت شیوع فساد، سرکوب، اختناق و استبداد شاه ابراز نگرانی کردند. به تدریج ده‌ها انجمن حرفه‌ای همانند کانون حقوق‌دانان (وکلا) و کانون نویسندگان ایران فعالیت خود را از سر گرفتند و انجمن‌های جدیدی چون انجمن دفاع از حقوق بشر ایران راه‌اندازی شد.

می‌توان گفت که سیاست آزادسازی فضای سیاسی، نخستین فرصت لازم را برای اپوزیسیون از سال ۱۳۴۱ به بعد فراهم کرد تا به بسیج امکانات و ترسیم راهکارهای خود علیه رژیم مبادرت کند. در این مرحله حرکت اعتراض آمیز مذکور اساساً حرکتی اصلاح طلب و مسالمت آمیز بود که عمده هواداران آن را دانشجویان و روشنفکران سکولار تشکیل می‌دادند. این حرکت پویا، آمال طبقه متوسط جدید را که در صدد تبدیل ایران به یک پادشاهی مشروطه واقعی بود به نمایش می‌گذاشت. جرقه‌ای که موجب تسریع روند حرکت اعتراض آمیز مردم شده انتشار مقاله‌ای توهین آمیز در روزنامه تهران در اوایل بهمن ۱۳۵۶ بود. مقاله مذکور آیت‌الله خمینی را مورد حمله قرار داده بود و شاه نیز از آن حمایت کرد. سه تن از آیات عظام شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی، خواهان بازپس گیری مقاله مذکور و مناظره‌ای علنی برای پاسخ دادن به مندرجات آن شدند. که البته چنین نشد. روحانیون خشمگین در یک راهپیمایی مسالمت آمیز در قم به راه‌انداختند. بازاریان نیز در حمایت از آن بازار را تعطیل کردند و با سرسیدن پلیس، تظاهرات مذکور به خشونت گرایید که در جریان آن ده‌ها نفر از مردم کشته و صدها نفر زخمی شدند و چندین ساختمان دولتی به آتش کشیده شد. پس از قیام مردم قم، قیام‌های دیگر در هفت شهر کشور به راه افتاد. چنین حوادث توفانی در واکنش به اهانت به آیت‌الله خمینی جایگاه وی و شریعتمداری را به عنوان نمادهای اپوزیسیون مخالف شاه تقویت کرد. با به صحنه آمدن رهبری جدید، روش‌های



جدیدی برای بسیج مردم به کار گرفته شد. از اینچاه بعد، شعارها و اهداف مردم به گونه‌ای دقیق طراحی شد. تا با هیچ یک از گروه‌های اپوزیسیون مخالف شاه ضدیت پیدا نکند و حداکثر جمعیت ممکن را در داخل و خارج به خود جذب کند. قیام‌هایی در شهرهای تیریز، اصفهان و شهرهای دیگر نیز برپا شد که با کشته شدن شمار زیادی از معترضان در جریان هر یک از این قیام‌ها، مراسم چهارم بزرگداشت شهدا از شکوه و عظمت بیشتری برخوردار شد.

پایین حال دولت هنوز هم اوضاع را در کنترل خود داشت و ساواک نیز بر فعالیت‌های رهبران حرکت اعتراض آمیز مردم مسلط بود. هیچ گونه شاهدی مبنی بر هماهنگی فعالیت‌های ضد دولتی از طریق ساختار فرماندهی سلسله مراتبی به چشم نمی‌خورد.

حکومت شاه به جای دلجویی از مخالفان خود، برنامه‌ای هماهنگ را برای خدشه‌دار کردن وجهه آن به عنوان ابیادی تندروها راهسپ شد. شاه و برخی سیاستگذاران و اشنگتن با طرح این فرضیه اشتباه که نیروهای میانه روسکولار در صدد تشکیل ائتلاف با روحانیون برنخورانند آمد، هیچ گونه اقدام جدی‌ای برای پیشگیری از تشکیل ائتلاف نهایی میان این نیروها به عمل نیاموردند.

همچنین رژیم هیچ گونه تلاشی برای استفاده از اختلافات موجود میان علمای بنیادگرا و راست دین از طریق رخنه در صفوف آنان صورت نداد. (میلانی، صص ۲۱۵-۲۱۴)

در اواخر تیرماه ۱۳۵۶ وضعیت ایران به اندازه‌ای بحرانی شده بود که شاه سفر برنامه‌ریزی شده خود را به اروپای شرقی به تعویق انداخت. چندی بعد بیش از چهارصد مسرد، زن و کودک در اثر به آتش کشیده شدن سیستار کس آبادان توسط مواد آتش‌زا سوختند. دولت، نیروهای مسلمان و مارکسیست و اپوزیسیون، رژیم را به ارتکاب این اقدام نفرت‌انگیز جهت بدنام کردن مخالفان خود متهم کردند. اکنون ایران در آستانه انقلاب قرار داشت و هیچ نشانه‌ای از فروکش کردن آشوب‌ها به چشم نمی‌خورد.

شاه در اواخر مرداد ۱۳۵۶ جعفر شریف‌امامی را مأمور بیرون کشیدن خود از مرداب سیاسی کرد. امامی به منظور نجات شاه در تنگنا قرار گرفته و خواهان آشتی ملی شد. اولویت‌های کاری نخست وی، آرام کردن روحانیون و در صورت امکان رخنه در صفوف آنان بود و اصلاحات دیگری مثل بستن مشروب‌فروشی‌ها و قمارخانه‌ها و کاهش سانسور، اجازه پخش مذاکرات مجلس و یک برنامه مبارزه با فساد راه‌اندازی کرد. اما واقعه اسف‌بار جمعه سیاه در هشتم شهریور که تنها به فاصله چندین هفته پس از انتخاب شریف‌امامی رخ داد، هرگونه امید برقراری

آشتی میان دولت و جناح میانه‌رو را از بین برد.

این حادثه خونین تأثیر ویرانگری بر شاه‌بیمار داشت. شاه به منظور مرهم نهادن بر زخم‌های مردم در جمعه سیاه، ۱۴۰۰ زندانی سیاسی دیگر از جمله طرفداران آیت‌الله خمینی را مورد عفو قرار داد، قدرت ساواک را محدود کرد و به خانواده‌های قربانیان آتش‌سوزی سیستار کس و قتل عام جمعه سیاه وعده حمایت‌های بی‌شائبه مالی داد. امامی ناامیدانه به سوی آیت‌الله خمینی روی آورد. وی اعلام کرد که آیت‌الله خمینی برای بازگشت به ایران آزاد است و نمایندگان دولت به زودی برای مذاکره با وی عازم نجف خواهند شد. اما آیت‌الله خمینی حملات خود را به شاه شدت بخشید و امتیازات اعطایی را از سوی امامی مزرورانه خواند. امامی در واکنش به این حملات از دولت عراق خواست تا فعالیت‌های آشوب‌برانگیز وی را متوقف و یا او را از عراق بیرون کند. وی با هماهنگی قبلی شاه از سوی دولت فرانسه اجازه یافت تا به آن کشور برود و در نوفل‌لوشاتو واقع در نزدیکی پاریس اقامت گیرند.

بسام‌هاجرت امام خمینی به پاریس، شش‌ریاض داخلی ایران به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تغییر کرد. نهضت آزادی ملی نشست‌های منظم جاری خود با مقام‌های سفارت آمریکا دیدار کرد و با مقام‌های عالی‌رتبه امریکا به منظور فراهم کردن مقدمات انتقال قدرت از دولت خود کامه کنونی به یک نظام دموکراتیک "در چارچوب قانون اساسی مشروطیت ۲۸۵" به گفت‌وگو پرداخت.

کارگران، کارمندان در شهر یورو و مهر به نهضت انقلابی پیوستند. اعتصابات کارگران برق و نفت آخرین ضربه مهلک را بر پیکره پوسیده‌ی خاندان پهلوی وارد آورد. سرانجام شاه در مانده به دنبال ناکامی راهکار امامی در پایان دادن به اعتصابات و بازگرداندن نظم، دست به دامان تعدادی از رهبران سکولار اپوزیسیون شد تا او را از نابودی حتمی

برهانند، اما با پیوستن جبهه ملی به نیروهای آیت‌الله خمینی، ائتلاف تاریخی روحانیون، بازاریان و روشنفکران کامل شد. آخرین گروهی که به ائتلاف پیوستند، کارگران بودند که با پیوستن خود به حرکت انقلابی ایران، ماهیت چند طبقه‌ای به آن بخشیدند. اکنون جز معجزه چیز دیگری نمی‌توانست شاه را نجات دهد. سپس آیت‌الله خمینی آشکارا اعلام کرد که هدف حرکت اسلامی مافروپاشی نظام سلطنتی و استقرار یک جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی ایران باشد.

شاه وقتی حکومت نظامی را از حفظ حکومت عاجز دید، ناامیدانه در جست‌وجوی یک نخست‌وزیر غیر نظامی برآمد. نظر به معدود افراد معتبر برای این کار، باشاپور به‌بختیار از اعضای بلند پایه دولت مصدق وارد مذاکره شد. به‌بختیار تشکیل دولت را به خروج شاه از کشور مشروط کرد. شاه نیز با این امر موافقت کرد و به‌بختیار نیز هدف خود را مبنی بر احیای پیکره پوسیده خاندان پهلوی اعلام کرد.

رعب و وحشت ناشی از احتمال مذاخلة ارتش، موجه به نظر می‌رسید، چرا که هرگاه نیروهای مسلح از تمام قدرت خویش علیه مخالفان بهره‌گیری نداشتند، انقلاب‌ها به ندرت می‌توانستند به موفقیتی دست یابند. به همین دلیل است که اپوزیسیون شاه در این مرحله، تماس‌هایی را با مقام‌های عالی‌رتبه نیروهای مسلح برقرار کرد تا شاید بتوانند همراهی آنها را به دست آورد.

به محض تشکیل شورای سلطنت از سوی شاه در ۲۳ دی ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی نیز از تأسیس شورای سرّی انقلاب اسلامی برای هماهنگ کردن فعالیت‌های مخالفان شاه خبر داد. سرانجام آیت‌الله خمینی به تهران بازگشت و شش روز بعد، از مهندس مهدی بازرگان خواست تا مسئولیت سرپرستی دولت موقت را به عهده بگیرد. به دنبال

تشکیل دولت موقت انقلابی، دوره‌ای از حکومت دوگانه آغاز شد، در یک سو دولت بختیار و از سوی دیگر سایه‌بازرگان قرار داشت. با ورود آیت‌الله خمینی به ایران، مخفی شدن بختیار، قرار گرفتن بازارگان در رأس دولت موقت انقلابی و اعلان بی‌طرفی و از دست رفتن روحانی‌ها و مسلح فصل جدیدی در تاریخ ایران گشوده شد که طی آن نظامی اسلامی پروریانه‌های شاهنشاهی ایران بنا گردید.

اضمحلال اقتدار شاه

سقوط از بلندای عظمت نظام پهلوی و عظمت پرستی شاه سریع و قطعی بود. هیچ کس به اندازه خود شاه موجبات سقوطش را فراهم نیاورد. خطاها و غفلت‌هایش مشروعیت نظام پهلوی را تضعیف کرد.

طی سالیان متمادی پیش از انقلاب، شاه کوشش فراوان به خرج داد تا خود را عقل کل و قادر مطلق جلوه دهد که با مشخصات فرهنگی یک رهبر بخواند. حداقل برای نشان دادن این چهره بود که عظمت پرستیش طی سال‌های ۱۳۵۰، عکس‌های در همه‌جا حاضرش، برپایی جشن‌های فراوان و باشکوه‌ها، اظهارات مقتدرانه‌اش در باب هر جنبه‌ای از حیات ایرانیان، اجزای تشکیل دهنده این چهره بودند. این عظمت پرستی بنیاد مشروعیت حکومت رادر فرهنگ ایرانی متزلزل ساخته بود. شاه را مقتدر و متوقع تصور می‌کردند، اما نه برای نیکبختی ایران، بلکه برای تحقق مفهومی که از شکوه شاهنشاهی در ذهن خود داشت. او را میهن پرست می‌پنداشتند ولی آنچه او از میهن تصور می‌کرد مربوط می‌شد به کشور آریایی پیش از اسلام و به همین خاطر ناحقش دانستند. او را گرفتار در برج عاج خود بزرگ بینی‌اش و بنا بر این فاقد حس همدلی می‌دانستند. در دهه ۱۳۴۸ شاه نتوانست به توهمات فرهنگی غالب ایرانیان از یک رهبر سیاسی شایسته جامعه عمل ببوشاند. ناگامی او در این کار روندی را به حرکت درآورد که موجب کاهش و در نهایت نابودی مشروعیت سیاسی او شد.

شاه از سه طریق پشتیبانی را از نظام پهلوی دریغ کرد: ۱) اداره نظام شاهانه خالی کرد. ۲) به صحبت کردن از روزی پرداخت که رسماً از تخت و تاج به نغم پسرش دست بکشد. ۳) در آخر برای حفظ حکومت خود کوشید تا مسئولیت نابسامانی جامعه ایران را از خودش در مقام شاهنشاه رفع کند و به گردن نظام پهلوی بیندازد.

از اوایل ۱۳۵۶ به نظر می‌رسید که شاه از مشارکت مستقیم در حل و فصل امور روزانه کشور کناره گرفته است. در تمام طول سال شاه حتی در یکی از جلسات هیئت وزیران هم حضور نیافت و فقط به سه موضوع اهمیت می‌داد: امور خارجه، نیروهای مسلح

ایران و نفت. از عوامل دیگری که موجب اضمحلال سلطه شاه و از دست دادن پشتیبانی‌اش شد "فضای باز سیاسی" و ابلاغ پیام‌های "مغشوش" به مردمش بود. اساساً برداشت شاه از ایجاد فضای باز سیاسی این بود که خیال می‌کرد باید از اختناق که بخصوص به وسیله ساواک بر جامعه ایرانی تحمیل کرده بود، بکاهد. البته این اختناق ابتدا فقط حیات سیاسی رادر برمی‌گرفت، اما در سال‌های آخر دهه ۱۳۴۰ هیچ حوزه‌ای از زندگی ایرانیان از این اختناق مصون نمانده بود.

کل برنامه فضای باز سیاسی، بر پیام مغشوشی مبتنی بود که در آغاز موجب اغتشاش ذهنی و سپس خشم مردم ایران شد. مردم خود را خوار و تحقیر شده احساس می‌کردند. با مهارت آنها را گول زدند و بیش از پیش آتش خشمشان بالا گرفت. این همان خشمی بود که به صورت شور هیجانی ضد شاه طی انقلاب ۵۷ خود را نشان داد. شاه شدت این خشم را درک کرد و نیز به این واقعیت پی برد که خودش هدف آن است. درک این مطلب، خرد کننده بود و این یکی از ستون‌های قدرت روانی او را خراب کرد و به سیر قهقراپی فلج کننده‌ای که در ایام انقلاب بر او مستولی شد، کمک کرد.

نتیجه

عدم فاطمیت و بی‌ارادگی و رویه دیکتاتوری مغرورانه‌اش سبب نابودی او شد، گرچه با بالا رفتن درآمد نفت توانست تا اندازه‌ای از نظر اقتصادی و اجتماعی اصلاحاتی رادر کشور انجام دهد، اما نظام سیاسی حاکم به صورت قدیمی و مستبدانه و غیر پاسخگو خود را در برابر خواسته‌های مردمی که خواهان مشارکت در فرایند سیاست بودند، حفظ کرد. همین امر باعث شکاف عمیق بین شاه و ملت شد. خود بزرگ بینی و عظمت پرستی شاه و دریغ کردن پشتیبانی خود از نظام پهلوی و این که هر وقت قرار بود در برابر شورشیان و انقلابیون بایستد، از کشور خارج می‌شد و تا هنگام آرام شدن اوضاع در سفر می‌ماند. این بار نیز که کشور دچار بحران انقلاب شده بود، به امید این که دوباره اوضاع

رویه دیکتاتور ما بانه شاه و نادیده گرفتن مردم، با توجه به بالا رفتن آگاهی آنان در همه سطوح اجتماع، موجب به وجود آمدن فاصله عمیقی بین شاه و مردم شد که وقوع انقلاب و پیروزی آن را بدنبال داشت

آرام می‌شود و به مملکت برمی‌گردد از کشور عزیمت کرد، غافل از آن که دیگر هرگز به کشور باز نخواهد گشت.

اتخاذ سیاست‌های نابه‌جای او در امر خاموش کردن بحران، ایجاد فضای باز سیاسی و آزادی زندانیان سیاسی در زمانی که جرقه‌های انقلاب در بعضی از شهرهای ایران زده شده بود، کاری بس نابخردانه بود و همچنین ایجاد حزب رستاخیز و بیان این که "هر کس با ما نیست بر ماست" و عضو شدن اجباری همه افراد مردم در این حزب، بیان آشکار ناتوانی شاه در اداره مملکت بود.

نظام ایجاد شده توسط شاه از خارج قدرتمند به نظر می‌رسید، اما به ویروس استبداد آلوده بود. نظام مذکور، نمایش قدرت یک نفره و نظامی فوق‌العاده متمرکز بود و هنگامی که رأس آن در اثر عدم اراده به زیر آمد، مجموعه نظام حتی پیش از روی کار آمدن انقلابیون فرو ریخت. از این رو انقلاب اسلامی فوراً آتش زیر خاکستر رنج‌ها و ناراضی‌های ملت ناشی از پیامدهای تحول اساسی تحمیلی خاندان پهلوی بر آنان بود؛ تحولی که آنان نه نسبت به آن شناخت داشتند و نه از آن حمایت کردند. بخش قابل توجهی از مردم، شامل طبقات اجتماعی اقتصادی مختلف از انقلاب حمایت کردند و به آن هویتی چند طبقه‌ای بخشیدند، از این رو تلاش برای منتسب کردن پیروزی انقلاب به یک گروه یا ایدئولوژی صرف، گمراه کننده است.

با توجه به مطالب گفته شده، عامل مهمی که در سقوط شاه نقش داشت، خود شاه بود، چرا که با توجه به نظریه آلتوسر [برای مطالعه بیشتر از نظرات آلتوسر به سایت www.meisami.com مراجعه کنید] تحولی تا هموار و توسعه ناموزون در سطوح مختلف جامعه (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی) تضادها و تناقض‌هایی به وجود آورد که به سقوط وی انجامید. رویه دیکتاتور ما بانه شاه و نادیده گرفتن مردم، با توجه به بالا رفتن آگاهی آنان در همه سطوح اجتماع، موجب به وجود آمدن فاصله عمیقی بین شاه و مردم شد که وقوع انقلاب و پیروزی آن را به دنبال داشت.

ه کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

منابع

- کرایپ، یسان، ۱۳۷۸، نظریه اجتماعی مدون، از پارسونز تا هابرماس، مترجم: عباس مخبر، تهران: انتشارات آگاه.
- حیلانی، محسن، ۱۳۸۱، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، مترجم: مجتبی عطارزاده، تهران: انتشارات آگاه.
- آبراهامیان، پروتسد، ایران پس از انقلاب، مترجم: ناصر احمد گل محمدی و محمدرضا ابراهیم نطقی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.